

### پری اندرسُن

نقش اتحادیه‌های صنفی در یک جنبش سوسیالیستی چیست؟ توان آن‌ها برای عمل انقلابی چیست؟ چه روابطی باید میان طبقه، اتحادیه و حزب سیاسی برقرار باشد؟ این پرسش‌ها همواره در کانون تئوری سوسیالیستی بوده است. امروزه این‌گونه پرسش‌ها در بریتانیا مسکوت مانده است؛ حمله سیستماتیک حکومت حزب کارگر ظاهراً آن‌ها را به‌پهنه گمان‌پردازی رانده است. بدیهی است که وظیفه تک‌تک سوسیالیست‌ها در حال حاضر عبارتست از دفاع قاطع و صریح از این آزادی ابتدائی که اتحادیه‌های صنفی همچون نهادهای مستقل حق وجود داشته باشند. این بدان معنی نیست که سوسیالیست‌ها بحث اساسی پیرامون رابطه درازمدت میان اتحادیه‌گرایی (تریونیسم) و سوسیالیسم را به‌زمان نامعلومی موکول کنند. درست برعکس، نیروهای چپ تنها به‌کومک بینش روشن و آگاهانه از جایگاه ویژه اتحادیه‌ها در جنبش سوسیالیستی است که امکان بیشتری خواهند داشت در برابر کوشش‌های کنونی برای از میان بردن اتحادیه‌های صنفی بریتانیا مقاومت کنند.

### محدودیت‌ها و انتقادات

از زمان لنین به‌بعد، آغازگاه همه تئوری‌های شکفته سوسیالیستی تأکید بر محدودیت‌های گریزناپذیر عمل اتحادیه صنفی در جامعه سرمایه‌داری بوده است. این تأکید نتیجه مبارزه با اشکال گوناگون سندیکالیسم و جنبش‌های خودانگیخته‌ای است که ویژه نهضت کارگری اروپا در سال‌های نخست این قرن بود. اعتقاد به اتحادیه‌های صنفی بعنوان ابزار برگزیده تحقق سوسیالیسم، مهمترین اصل سندیکالیسم بود - که تعبیری انقلابی از اتکاء صرف 'سورل' (De Leon) به اتحادیه‌های صنفی به‌شمار می‌رفت. از دیدگاه این سنت، که نمایندگان برجسته آن دون لئون بودند، سلاح از میان برداشتن جامعه سرمایه‌داری اعتصاب عمومی بود. نوع رفرمیستی (Mann) و مان (Sorel) [اتکاء محض به اتحادیه صنفی] صرفاً این بود که بدون لزوم کوچک‌ترین تغییری در ساخت اجتماعی قدرت، خواست‌های دستمزدی اتحادیه‌ها می‌تواند عاقبت به‌دگرگونی شرایط طبقه کارگر بینجامد. هر دو گرایش از سوی گرایش اصلی سوسیالیسم اروپای آن زمان رد شد. مارکس، لنین، گرامشی هر سه همواره تأکید می‌کردند که اتحادیه‌های صنفی نمی‌توانند به‌تنهایی بردارهای پیشرفت به‌سوی سوسیالیسم باشند. [بنظر آن‌ها] اتحادیه‌گرایی، به‌هر شکلش، یک نوع ناقص و تغییر شکل یافته آگاهی طبقاتی است، که باید به‌هر قیمت که شده به‌آگاهی سیاسی، که در یک حزب آفریده و حفظ می‌شود ارتقاء یابد. پس پیش از بحث درباره نقش کنونی و توان واقعی عمل صنفی، بجاست که انتقادات بنیادی نسبت به محدودیت‌های اتحادیه‌ها را خلاصه کنیم. این محدودیت‌ها را می‌توان در چند سطح مختلف بیان کرد. همه آن‌ها ناظر به چیزی است که می‌توان آن را پایگاه بنیادی جامعه‌شناختی اتحادیه‌ها در جامعه سرمایه‌داری نامید. محدودیت‌های اتحادیه‌ها، محدودیت‌های ساختی است، محدودیت‌هایی است که در طبیعت اتحادیه نهفته است.

۱. اتحادیه‌های صنفی جزء ذاتی جامعه سرمایه‌داری است، زیرا تجلی فرق میان سرمایه و کار است، فرقی که جامعه [سرمایه‌داری] را مشخص می‌کند. به‌نوشته گرامشی، اتحادیه‌ها «نوعی سازمان پرولتری‌اند که مختص زمانی است که سرمایه فرمانروای تاریخ است... بخشی جدانشدنی از جامعه سرمایه‌داری که کارکردش در ذات نظام مالکیت خصوصی نهفته است» [۱].»

بدین معنی، اتحادیه صنفی به‌گونه دیالکتیکی هم متضاد سرمایه‌داری است هم جزء مکمل آن. زیرا از یک‌سو، با خواست‌های دستمزدی خود در برابر توزیع نابرابر موجود درآمدها در جامعه مقاومت می‌کند، از سوی دیگر، به‌صرف وجود خویش بر اصل توزیع نابرابر صحه می‌گذارد که این بنوبه خود مستلزم تأیید اصل مدیریت به‌عنوان ضدمکمل است. قوت و دوام مفهوم «دو وجهی بودن صنعت» همچون چارچوب تغییرناپذیر عمل صنفی درست در حالت عادی بودن خود را تثبیت کرده (status - qui) همین جاست. موردی که به‌کومک آن ایدئولوژی وضع موجود است ناشی از این واقعیت است که اتحادیه‌ها هیچ‌گونه دورنمای سوسیالیستی در خود ندارند. مارکس سوسیالیسم را چنین می‌دید: از میان برداشتن جامعه طبقاتی بدست پرولتاریا، و از این راه از میان برداشتن وی به‌دست خویش. این بُعد نابودی خود به‌دست خویش در اتحادیه صنفی وجود ندارد. اتحادیه صنفی به‌عنوان نهاد با وجود جامعه استوار بر تقسیم طبقاتی سر ستیز ندارد بلکه بیشتر بیانگر آنست. از این‌رو اتحادیه‌های صنفی هرگز به‌خودی خود نمی‌توانند به‌عنوان بردارهای پیشرفت به‌سوی سوسیالیسم، مطلوب باشند؛ آن‌ها بنا بر ماهیتشان با سرمایه‌داری جوش خورده‌اند. می‌توانند درون جامعه دادوستد کنند، ولی نمی‌توانند جامعه را دگرگون سازند.

۲. اتحادیه صنفی اساساً عبارتست از نمایندگی عملی طبقه کارگر در محل کارش. از لحاظ صوری اتحادیه‌های صنفی انجمن‌های داوطلبانه‌اند، ولی در عمل بیشتر به‌انعکاس‌هائی نهادی از محیطشان شبیه‌اند. عضو شدن اجباری در اتحادیه که امروز کارفرمایان نیز غالباً مدافع آنند، به‌چیزی رسمیت بخشیده که به‌هر صورت گرایش خودجوش اتحادیه‌گرایی بود. اگر سازمان اتحادیه صنفی از مرزبندی‌های طبیعی صنعت نوین پیروی نمی‌کند نه از آن‌روست که به‌دلیلی استراتژیکی تصمیم آگاهانه‌ئی برای فراتر رفتن از آن مرزبندی‌ها گرفته باشد، بلکه این وضع بازمانده الگوی «طبیعی» پیشینی است که همچون یک لایه زمین‌شناسی به‌دوره صنعتی نوین انتقال یافته است. نیروی بازدارنده در سازمان اتحادیه صنفی تا به‌این حد است. صنایع انگلستان با آن اتحادیه‌های کوچک پیشه‌وری بشمارش و اتحادیه‌های پیوندی سرتاسری‌اش، پر از چنین نابهنگامی‌هاست. این نابهنگامی‌ها نه نشانه آماجگیری به‌سوی آینده، که ویژگی هر جنبش انقلابی است، بل همانا نشانه فرمانروائی ایستای گذشته بر اکنون است. بدین ترتیب اتحادیه صنفی رنگ طبیعی محیط زیر نفوذ سرمایه و محدوده کارخانه را به‌خود می‌گیرد. اتحادیه‌ها بازتاب منفعل سازمان نیروی کارند. در عوض، حزب سیاسی گسست از محیط طبیعی جامعه مدنی است، اجتماع قراردادی داوطلبانه‌ئی است که در مرزبندی‌های جامعه تغییر ساختی ایجاد می‌کند در حالی که اتحادیه در رابطه‌ئی یک به‌یک، به‌این مرزبندی‌ها می‌گردد. همچنان که لنین و گرامشی همواره تأکید کرده‌اند حزب انقلابی بیش از طبقه کارگر را در برمی‌گیرد؛ حزب انقلابی در برگیرنده عناصر طبقه میانی و روشنفکر است که هیچ پیوند ناگزیری با جنبش سوسیالیستی ندارند. پیوند

آن‌ها، بر خلاف جهت ساخت اجتماعی، با فعالیت خود حزب انقلابی آفریده می‌شود. پس، تنها حزب سیاسی است که می‌تواند مظهر مجسم نفی حقیقی جامعه موجود و برنامه‌سرنگون ساختن آن باشد. در تاریخ تنها این نیروی نفی‌کننده است [۲].

۳. وابستگی درونی اتحادیه صنفی به‌متن نظام اجتماعی، نتیجه عملی مهمی دارد. کاری‌ترین سلاحش علیه سیستم غیبت ساده یعنی اعتصاب است که کنارگیری از کار می‌باشد. کارگر گشتن این شکل عمل، فی‌نفسه بسیار محدود است.

این نوع عمل می‌تواند به‌دستمزد بیشتر، بهبود شرایط کار، و در موارد نادری به‌اخذ برخی حقوق قانونی بینجامد. ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند یک رژیم اجتماعی را سرنگون سازد. اعتصاب به‌عنوان سلاح سیاسی تقریباً همیشه بسیار بی‌اثر است. تاکنون هیچ اعتصاب عمومی پیروزمند نبوده است. دلیلش این است که [بر پا ساختن] سوسیالیسم نیاز به‌تسخیر قدرت دارد که عبارتست از حداکثر مایه‌گذاری در عمل، نوعی مشارکت فوق‌عادی تهاجمی در سیستم که سیستم را از میان برمی‌دارد و نظم اجتماعی نوینی می‌آفریند. و حال آن‌که اعتصاب عمومی خودداری از عمل است نه یورش به‌سرمایه‌داری. اعتصاب عمومی حتی در برخی موارد طبقه کارگر را در یک بحران سیاسی از حرکت باز می‌دارد و این در حالی است که درست بسیج سریع طبقه علیه حمله احتمالی ارتجاع ضرورت دارد: برای نمونه، در یک شهر بزرگ هرگونه فلج و سائل نقلیه عمومی تظاهرات توده‌ای سریع را غیرممکن می‌سازد - در حالی که هیچ اثری بر درجه تحرک عمل سرکوبگرانه ارتش ندارد. [۳] به‌عبارت دیگر اعتصاب عمومی می‌تواند ضد - کار آمدی باشد. اعتصاب اساساً یک سلاح اقتصادیست که چنانچه در زمینه‌ی به‌کار گرفته شود که برای آن ساخته نشده دودش به‌آسانی در چشم کسانی می‌رود که از آن استفاده می‌کنند. از آن‌جا که ماهیت اقتصاد همچون یک سیستم، در نهایت مساله‌ی سیاسی است می‌توان گفت که اعتصابات، حتی در پیکارهای اقتصادی، فقط یک کارآئی نسبی دارند و نه مطلق. این نیز یادآوری دیگری است که اتحادیه‌های صنفی [هیچ‌گاه] نمی‌توانند موجودیت سرمایه‌داری را به‌عنوان یک سیستم اجتماعی به‌خطر اندازند.

۴. اتحادیه صنفی به‌خودی خود فقط آگاهی رسته‌ای یا صنفی ایجاد می‌کند. گفته‌لنین درباره این محدودیت در کتاب «چه باید کرد» به‌اندازه‌ی روشن و دقیق است که تاکنون هیچ‌کس به‌طور جدی در آن تردید نکرده است. خصالت صنفی آگاهی اتحادیه‌ها نه ناظر به «لغو نظامی اجتماعی است که ندار را مجبور به‌فروش خود به‌دارا می‌کند» و نه‌ناشی از ماهیت عمل اتحادیه صنفی یا هدف آن که «به‌دست آوردن مزایای بیشتر برای فروش نیروی کار» [۴] است. این آگاهی، پایه سیاسی فرهنگی دارد. اتحادیه‌های صنفی فقط نماینده طبقه کارگر است در حالی که یک جنبش انقلابی - یک حزب - بیش از این نیاز دارد: جنبش انقلابی باید در برگیرنده روشنفکران و عناصر خرده‌بورژوا یعنی کسانی که می‌توانند تئوری لازم برای سوسیالیسم را ارائه دهند نیز باشد.

تاریخ همه کشورها شاهد آن است که طبقه کارگر با اتکاء صرف به خویش تنها قادر به بسط آگاهی سندیکائی، یعنی پی بردن به ضرورت همپیوندی در اتحادیه‌ها، پیکار با کارفرما، واداشتن دولت به گذراندن این یا آن قانون لازم و غیره است - در حالی که نظریه سوسیالیسم از تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی پدید آمد که به دست نمایندگان با فرهنگ طبقات دارا، یعنی روشنفکران، پرداخته شده بود. بنیادگذاران سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس، نیز از لحاظ جایگاه اجتماعی متعلق به روشنفکران بورژوائی بودند. [۵]

بدین معنی، فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری حق ویژه لایه‌ی ممتاز است: فقط هنگامی که عده‌ای از اعضای این لایه‌ها به آرمان طبقه کارگر بگروند است که جنبش انقلابی می‌تواند زاده شود. زیرا بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد. پایه جامعه‌شناختی اتحادیه‌های صنفی بیش از آن محدود است که جنبش سوسیالیستی بتواند بر آن استوار شود. این اتحادیه‌ها به خودی خود ایجادکننده چیزی جز آگاهی صنفی نیستند. [۶]

درون‌گرایی موجود در جنبش کنونی اتحادیه‌های صنفی انگلستان، که بسیار شگفت‌انگیز است، نشانه طبیعی صنفی‌گرایی این جنبش می‌باشد. این درست برابر نهاد دیدگاه عام‌گرایی است که آگاهی سوسیالیستی را مشخص می‌کند.

آگاهی طبقه کارگر نمی‌تواند آگاهی به راستی سیاسی باشد مگر آن که کارگران بیاموزند که در برابر همه و هرگونه نمونه خودکامگی، ستم، زور و سوءاستفاده، صرف‌نظر از این که چه طبقه‌ی قربانی آن باشد عکس‌العمل نشان دهند... آگاهی طبقه کارگر نمی‌تواند آگاهی به راستی طبقاتی باشد مگر آن که کارگران بر اساس حقایق سیاسی مشخص و موضعی بیاموزند که هر طبقه دیگر اجتماعی را در همه اشکال زندگی معنوی، اخلاقی و سیاسی‌اش مورد مشاهده قرار دهند... کسی که توجه، مشاهده و آگاهی طبقه کارگر را تنها و یا به‌طور عمده به خود وی متوجه سازد سوسیال دمکرات نیست، زیرا خودشناسی طبقه کارگر به نحوی ناگسستنی فقط به درک تئوریک روشن - و یا درست‌تر بگوئیم نه به درک به‌طور عمده تئوریک - بلکه همچنین به درک عملی مناسبات موجود مابین همه طبقات جامعه نوین مربوط است که خود از تجربه زندگی سیاسی به دست می‌آید [۷].

ناگفته پیداست که جهان اتحادیه صنفی چنین ادراکی را به دست نمی‌دهد.

۵. توان قدرت اتحادیه‌های صنفی تنها توانی رسته‌ی است و نه عام. در جامعه سرمایه‌داری هیچ‌گونه برابری میان قدرت «مدیریت» و «کار» وجود ندارد، زیرا کار عنصر تبدیل‌ناپذیری است که تنها می‌توان از آن کناره گرفت. (یا در بهترین مورد می‌توان از آن، مثلاً برای اشغال کارخانجات استفاده کرد) در حالی که سرمایه پول است - یعنی یک رسانه تبدیل‌پذیر عام قدرت که می‌توان آن را به اشکال گوناگون «نقد» کرد. سرمایه می‌تواند به آسانی به کالدهای گوناگون درآید: کنترل رسانه‌های همگانی [روزنامه، رادیو، تلویزیون...]، منابع لازم برای بستن کارخانه، پشتیبانی عملیات تبلیغاتی، صندوق مالی برای آموزش و پرورش خصوصی، کومک‌های مالی برای حزب سیاسی، بودجه برای تأمین اسلحه در بحران اجتماعی (در آمریکا در دهه سی - ۱۹۳۰ - استفاده از آدمکشان بسیار معمول بود)، و غیره و غیره [۸]. البته اتحادیه‌های صنفی نیز مقدار معینی سرمایه جمع می‌کنند؛ اگر چنین نمی‌کردند هرگز

نمی‌توانستند در پیکار اعتصابی دوام بیاورند. همچنین می‌توانند به احزاب سیاسی کومک مالی کنند، چنان که در انگلستان به حزب کارگر کومک می‌کنند. ولی این فرعی است و با منابعی که طبقه دارا در اختیار دارد قابل قیاس نیست. قدرت اساسی اتحادیه‌ها در نظارتی است که بر نیروی کار دارند، و این بخصوص سلاح محدود و انعطاف‌ناپذیری است. یک حزب سیاسی مارکسیستی را می‌توان، در عوض، درست همچون کوششی جهت آفرینش یک توان چند ظرفیتی برای عمل انقلابی تصور کرد، توانی که بتواند در چند زمینه مختلف - انتخابات، تظاهرات، تحریم، تهییج، آموزش سیاسی، قیام، و غیره و غیره - جابه‌جا سریعاً ابراز وجود کند. حزب سیاسی بنا به ماهیتش انعطاف‌پذیر و چندوجهی است در حالی که اتحادیه صنفی پابسته و بی‌حرکت است.

بررسی تجربه‌های تاریخی که در آن‌ها عمل صنفی فراتر از حدود خواست‌های دستمزدی رفته است این را ثابت می‌کند. جالب توجه است که در این بررسی‌ها، جنبش اتحادیه‌ای، خواه دیدگاهش «رفرمیستی» باشد خواه انقلابی، در عمل روی هم‌رفته با همان محدودیت‌های ساختی روبروست. این محدودیت‌ها اقدامات جسورانه‌ای را که منبع الهامشان کاملاً متفاوت بوده غالباً به همان شکست محکوم ساخته است.

### دست‌اندازی به حیطه نظارت

این عبارتست از استراتژی پیشروی گام به گام در سطح کارخانه، برای کسب امتیازهای موضعی ویژه از دست مدیریت - در مورد استخدام و اخراج، تقسیم اضافه حقوق، سرعت کار، توزیع مقدار کار، و غیره و غیره - این - (Guild) استراتژی، نسبتاً واقع‌بینانه‌ترین استراتژی «سیاسی» اتحادیه صنفی است که از سوی سوسیالیسم گیلد جنبش رفرمیستی در انگلستان در طول جنگ جهانی اول و سال‌های بلافاصله بعد از جنگ - اتخاذ شده بود. سوسیالیست‌های گیلد هرگز نتوانستند در صنایع مهندسی - جایی که کوشش اصلی خود را متمرکز کردند - برنامه خود را به کارفرمایان تحمیل کنند. در نخستین سال‌های بیست (۱۹۲۰) جنبش آن‌ها از بین رفت بی‌آن که از خود اثری به جای بگذارد. در سال‌های شصت (۱۹۶۰)، جنبش سندیکائی ایتالیا کوشید که نوع انقلابی همین استراتژی را پیش برد. پیمان‌نامه سال ۱۹۲۶ کارگران فلزسازی احتمالاً معروف‌ترین نمونه این سیاست بود. نتایج آن تاکنون مایوس‌کننده است.

توازن نیرو در هر مؤسسه سرمایه‌داری به اندازه‌ای نابرابر است که - بدون دخالت موازی حزب یا دولت - هیچ اتحادیه‌ای نمی‌تواند امیدوار باشد که در زمینه مدیریت امتیازهای عمده از کارفرمایان بگیرد. نمونه‌های نادری که در آن‌ها اتحادیه‌ها حقوق نظارتی قابل توجهی دارند دلیل این مدعاست: عملاً در تکتک آن‌ها، این کنترل با پشتیبانی سیاسی دولت به دست آمده است. این کنترل غالباً در صنایع دولتی شده بوده است، مانند راه‌آهن برزیل (تا سال ۱۹۶۴) و معادن قلع بولیوی (تا سال ۱۹۶۵). «دست‌اندازی به حیطه نظارت» افسانه نیست. ولی فقط وقتی ممکن است که اتحادیه از پشتیبانی عامل مافوق - اتحادیه‌ی توانائی برخوردار باشد.

## اشغال کارخانه‌ها

این، ظاهراً تجاوزکارانه‌ترین شکل عمل ممکن در محل کار است که هم به‌ابتکار اتحادیه رخ داده است و هم بدون آن. از کوشش‌های (de Lucha) اقدام اتحادیه‌های پرونیستی آرژانتین در تابستان ۱۹۶۴، موسوم به‌طرح دولوچا رفرمیستی اخیر بود که در آن اشغال کارخانه‌ها همچون سلاحی برای بدست آوردن یکسری خواست‌های اقتصادی و قانونی (دستمزد بیشتر و حق بازنشستگی، لغو محدودیت‌های گوناگون بر فعالیت‌های سیاسی) به‌کار گرفته شد. این برنامه با آن که بیش از پانصد هزار کارگر به‌کارخانه‌هاشان یورش بردند، عده‌ای را به گروگان گرفتند، دروازه‌ها را سنگربندی کردند غیره و غیره به‌جائی نرسید.

اشغال خودجوش و غیراتحادیه‌ی کارخانه‌ها در فرانسه در دوره حکومت «جبهه مردمی» (۱۹۳۶ و دوباره در سال ۱۹۳۸) و در ایتالیا پس از جنگ جهانی اول (تورین ۲۹ - ۱۹۱۹) روی هم‌رفته دچار همین سرنوشت شد. این‌ها بودند، ولی در هر یک از آن‌ها وقتی روشن شد که (proto - revolutionary) به‌راستی جنبش‌های انقلابی مقدماتی هیچ افق سیاسی که بتوان از آن سربرآورد وجود ندارد جنبش عزم خود را از دست داد. زیرا اشغال کارخانه یک عمل کاملاً سمبلیک است؛ اشغال کارخانه به‌هیچ وجه تسخیر آن نیست. کارگران در هیچ یک از اشغال‌ها نتوانستند کارخانه را به‌راه اندازند و بدین وسیله کنترل آن را عملاً به‌دست گیرند. چنین کاری در صنعت نوین که در آن، سرمایه در گردش برای به‌راه انداختن هرگونه تأسیسات صنعتی ضروری است طبیعتاً غیرممکن است. اشغال کارخانه‌ها در عمل چیزی نیست جز شکل دراماتیکی از اثبات قدرت کارگران در محل کار: حضور توده‌ای کارگران در صحن کارخانه، تجلی سمبلیک این امر است که کارخانه به‌حق متعلق به‌آنان - به‌مولدین می‌باشد. ولی این مدعا با اشغال کارخانه به‌حقیقت نمی‌پیوندد. فقط قانون بنیادی اتحادیه‌گرایی - قدرت تنها در غیاب است - در حقیقت توسط این استثناء: حضور پرخروش ولی بی‌توان - تأکید می‌شود.

## اعتصاب عمومی

همانند موارد بالا، این مورد نیز می‌تواند شکل رفرمیستی یا انقلابی به‌خود گیرد. اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ در بریتانیا، جنبشی دفاعی در برابر تنزل دستمزد بود - یعنی کمترین خواست رفرمیستی قابل تصور. اعتصاب با روحیه‌ی پریشان و فوق‌العاده قانونی رهبری شد و به‌سرعت و به‌طور قاطع شکست خورد. (محدودیت‌های سلاح اعتصاب، به‌عنوان فقط دست از کار کشیدن، هیچ‌گاه به‌این روشی نشان داده نشده است: چند میلیون کارگر سر کار حاضر نمی‌شدند، و تنها توصیه‌ی که شورای عمومی توانست به‌آنان کند این بود که ورزش کنید - اغلب در معیت افراد پلیسی که مأمور سرکوبی اعتصاب‌شان بود [۹]). نقطه مقابل این رخداد باوقار گردباد انقلابی ۱۹۰۵ بود، یعنی هنگامی که یک اعتصاب عمومی خودجوش و سازمان‌نیافته در سرتاسر امپراطوری تزاری، از ورشو تا شیتا، گسترش یافت. در این مورد، شرایط تاریخی به‌طور استثنائی مساعد بود: رادیو و اتومبیل هنوز وجود نداشت، ابعاد امپراطوری اهمیت ویژه‌ی به‌راه‌آهن می‌بخشید، از این رو فلج کامل ارتباطات با اعتصاب کارگران چاپخانه و راه‌آهن امکان‌پذیر بود. با پیوستن شورانگیز کارمندان دولت به‌جنبش، به‌هم ریختن ماشین دولتی آغاز شد. «نه تنها کارخانه‌ها بلکه مغازه‌ها، مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها، دادگاه‌ها و اداره‌های دولتی هم بسته بودند... پلیس قدرت دخالت نداشت - در

حقیقت برخی از آن‌ها پنهان شده بودند... در بحبوحه جوش و خروش این توده‌ها، مکانیسم زندگی شهری روسیه کاملاً متوقف شده بود [۱۰].»

اگر تاکنون اعتصاب عمومی شانس پیروزی انقلابی داشته همین هم اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۵ بود. ولی وقتی گرسنگی و یأس اعتماد به نفس توده‌ها را به تدریج خرد کرد حتی این انفجار پرتوان نیز کم‌کم محو شد، و وقتی در ماه اکتبر روشن شد که این یک بن‌بست استراتژیکی است بازگشت به سر کار آغاز گشت. در آخرین لحظات اعتصاب بلشویک‌ها متوجه شدند که باید با قیام مسلحانه، یعنی ضد دیالکتیکی اعتصاب عمومی، از آن سبقت گیرند. کوشش قهرمانانه‌ئی برای تسخیر مسکو شد، ولی واحدهای نظامی قیام را سرکوب کردند. اما این درس، بلشویک‌ها را قادر ساخت که دوازده سال بعد پیروز شوند.

کوشش‌های بسیار دیگری برای کاربرد اعتصاب عمومی همچون سلاح اقتصادی - سیاسی صورت پذیرفته است. بی‌شک در یک بحران سیاسی اتحادیه‌های صنفی در ترکیب با اشکال عملی مکمل - پیکارهای خیابانی، انتخابات، در کنگو (youlou) قیام، غیره و غیره - می‌توانند نقش مهمی را ایفاء کنند: سرنگونی رژیم نومستعمره یولو در سال ۱۹۶۳ نمونه خوبی است. ولی اتکاء صرف به اعتصاب عمومی تقریباً (Congo Brazzaville) براز اوایل در همه موارد به شکست محکوم شده است. دلیل اساسی اش روشن است: توقف هر اندازه هم ابعادهش گسترده باشد با جایگزینی یک نظام اجتماعی توسط نظام دیگر برابر نیست.

### **جابجایی نقش‌ها: احزاب و اتحادیه‌ها**

پس، محدودیت‌های اتحادیه‌گرایی بنیادی است. تئوری سوسیالیستی بطور سنتی تأکید کرده است که این محدودیت‌ها باید از طریق پراتیک حزب سیاسی از میان برداشته شوند. در سال ۱۹۰۰ لنین این نظر را قاطعانه بیان کرد:

از نظر سوسیالیست‌ها پیکار اقتصادی همچون پایه‌ئی است برای سازمان دادن کارگران در یک حزب انقلابی، برای تقویت و تکامل پیکار طبقاتی علیه کل سیستم سرمایه‌داری. ولی اگر به پیکار اقتصادی همچون چیزی خودبسنده نگریده شود آن گاه هیچ چیز سوسیالیستی ندارد. در تاریخ کلیه کشورهای اروپائی نه تنها اتحادیه صنفی سوسیالیستی بلکه همچنین اتحادیه صنفی ضد سوسیالیستی هم داشته‌ایم. کومک به پیکار اقتصادی پرولتاریا کار سیاستمدار بورژواست. کار سوسیالیست عبارتست از تبدیل پیکار اقتصادی در جهت کومک به جنبش سوسیالیستی و پیروزی حزب سوسیالیستی انقلابی.

سرنگونی سرمایه‌داری تنها به دست یک حزب انقلابی انجام‌پذیر است و نه به دست اتحادیه صنفی. مع الوصف امروزه در انگلستان و تاحدی در سایر کشورهای اروپای غربی تغییر مهمی رخ داده است: رابطه میان اتحادیه‌ها و احزاب، (T.Narin) میان پیکار اقتصادی و سیاسی، به‌طور تجربی وارونه شده است. به‌گفته تام نیرن

بار دیگر - پس از یک دوره طولانی که در آن حزب سیاسی در مرکز پهنه پیکار بود - اتحادیه‌های صنفی در صف مقدم طبقه کارگر جای گزیده است: محل‌های به‌قاعده‌ئی که جایگاهشان همه چیز دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد [۱۱].

این چه‌گونه پیش آمده است؟ دلایل کسوف کنونی حزب سیاسی در زمینه‌های سوسیالیستی، و سر برآوردن اتحادیه‌های صنفی همچون گردباد پیکار طبقاتی چیست؟ روشن است که کوشش کنونی در بریتانیا برای در هم کوبیدن استقلال اتحادیه‌های صنفی توسط وضعیت تاریخی ویژه‌ئی تعیین شده است: بحران معاصر امپریالیسم بریتانیا، کوشش در جهت حل بحران به‌خرج طبقه کارگر، در آمدن «حزب کارگر» در نقش اعتصاب‌شکن آشکار.

گویا بریتانیا تنها نمونه‌ئی مفرط از این نوع گرایش‌های عام در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. حزب سیاسی انقلابی یک روبنای غیرطبیعی و قراردادی است - یک سازمان داوطلبانه است که در جهت مخالف گرایش جاری جامعه ایجاد می‌شود. حزب، درست از این رو که در ماهیت سیستم اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نهاده نیست، می‌تواند آن را قاطعانه از میان بردارد. ساخت آغازین حزب رو به‌آینده دارد: از این روست که می‌تواند جامعه را سراپا انقلابی سازد. ولی عکس این نیز درست است. از آن‌جا که حزب بیشتر [از اتحادیه صنفی] «مصنوعی» است و توسط شرایط اجتماعی تولید و تجدید تولید نمی‌شود می‌تواند درسته در جامعه تحلیل رود تا آن‌جا که اصلاً به‌عنوان یک نیروی انفکاک‌ئی وجود نداشته باشد. هر جا که پیکار سیاسی جامعه سرمایه‌داری برای مدتی پهنه پیروزی ناسزاوار بورژوازی شده است، همانند بریتانیا و آلمان غربی امروزی - یعنی جاهائی که «وحدت کلمه» یکنواخت نفوذ هرگونه گزینه سوسیالیستی را در سطح ملی منتهی می‌سازد - احزاب سنتی چپ، (monolithic Consensus) صرفاً تبدیل به کارگزاران وضع موجود می‌شوند. درجه انحطاط آن‌ها معادل عکس توان‌شان برای دگرگونی اجتماعی است.

در عوض، اتحادیه‌های صنفی هیچ‌گاه نمی‌توانند به‌الترین سطح فعالیت یک حزب سیاسی نائل آیند. و باز، درست به‌همان دلیل، اتحادیه‌ها هیچ‌گاه به‌نازل‌ترین سطح فعالیت یک حزب سیاسی - به‌کلی جذب شدن در سیستم - سقوط نمی‌کنند. زیرا کارکرد آن‌ها ریشه در سازمان طبیعی خود سرمایه‌داری دارد - در بازار کار. نتیجه این است که کرخت کردن و از میان برداشتن کامل اتحادیه‌ها دشوارتر است، زیرا این‌ها خود به خود از بطن خود سیستم اقتصادی بر می‌آیند. تا زمانی که طبقات وجود دارند - و دیگر همه می‌پذیرند که امروزه در غرب طبقات به‌همان اندازه گذشته وجود دارند [۱۲] - تعارض طبقاتی هم خواهد بود. هر جا که بازتاب سیاسی این تعارض وجود نداشته باشد، ابتدائی‌ترین شکل آن - پیکار اقتصادی - است که زنده خواهد ماند. این آخرین کانون پیکار طبقاتی، عارضه همیشگی جامعه‌ئی است که خود را وقف افسانه هماهنگی جامعه بی‌طبقه و صلح اجتماعی کرده است. حتی امروزه نیز اعتصابات، رسوائی ایدئولوژیک سیستم است. لکن، اخیراً نیازهای اقتصادی فوری و ضروری لزوم از میان برداشتن عملی اتحادیه‌های صنفی را مطرح ساخته است. نیازهای سرمایه‌داری نوین - لزوم کنترل تورم، برنامه‌ریزی درازمدت، گسترش بازارهای خارجی - به‌حمله سیاسی علیه استقلال اتحادیه‌های صنفی در چند کشور غربی منجر



شده است. این حمله در بریتانیا در مقایسه با کشورهای غربی دیگر بیشتر پیش رفته است و امروز جنبش اتحادیه‌های صنفی بریتانیا با بزرگترین خطر در تاریخش مواجه است.

بسیج منظم کنونی برای در هم شکستن اتحادیه‌های صنفی همچون یک نیروی مستقل به‌گونه‌ی کاملاً قاطعانه‌ی ارزش خلاق و نقش غیرقابل جایگزین‌شان را در یک جنبش سوسیالیستی نشان می‌دهد. حال که حدود خارجی عمل اتحادیه‌ها را نشان دادیم لازمست که ارزش ویژه و میزان کارآئی‌اش را در زمینه‌ی خودش مطرح کنیم. این که چه چیزهائی در پیکار کنونی میان دولت و اتحادیه‌ها در معرض خطر است از این طریق روشن خواهد شد [۱۳].

۱. امروزه اتحادیه‌های صنفی دیگر قادر نیستند که سهم دستمزدها را در درآمد ملی به‌اندازه‌ی معتناهی افزایش دهند. همه بررسی‌های سال‌های اخیر نشان داده است که نسبت کل «سود - اجاره - بهره» به کل دستمزد در انگلستان و سایر کشورهای سرمایه‌داری در طول چند دهه‌ی گذشته به‌طور متوسط ثابت مانده است. این واقعیت شگفت‌انگیز نیست: این، نتیجه‌ی ضروری ساخت قدرت در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری است، و فقط وقتی تغییر می‌یابد که یک انقلاب سیاسی خود این ساخت را براندازد. این بدان معنی نیست که عمل اتحادیه‌ی صنفی برابر با کار بی‌سرانجام سیزیف (و صخره‌اش) باشد. بلکه برعکس، فشار اتحادیه صنفی برای دستمزد بیشتر باعث افزایش باروری می‌شود، از این رو سهم ثابتی از تولید خالص ملی، سطح زندگی بهتری برای طبقه کارگر فراهم می‌سازد [۱۴]. این همان «پایگاه» به‌سختی ساخته شده‌ی است که حاصل مقاومت طبقه کارگر در سیستمی با استثمار دائمی و شدید می‌باشد. درست همین پایگاه امروز در معرض خطر است. کوشش جهت دست‌بند زدن به اتحادیه‌ها کوششی است برای به‌دست آوردن سهمی بیشتر از درآمد ملی برای سود در مقایسه با دستمزد - و تحمیل تنزل نسبی درآمد به طبقه کارگر. در انگلستان، هزینه‌ی گزاف سیستم امپراطوری پوسیده - چه از لحاظ نظامی و سیاسی و چه از لحاظ مالی - این را برای طبقه مسلط جالب‌ترین چاره سیاسی کرده است. از این رو اگر سازمان‌های صنفی طبقه کارگر را از چنگش بدر آورند این طبقه با شکست و پس‌روی تاریخی مواجه خواهد شد.

۲. اتحادیه‌های صنفی اسلحه پیکار اقتصادی است، که اساساً برای عمل سیاسی تهاجمی مناسب نیست. این بدان معنی نیست که اتحادیه‌ها هیچ اهمیت سیاسی ندارند. هیچ چیز بیشتر از این نمی‌تواند از واقعیت دور باشد. هویت اجتماعی - سیاسی طبقه کارگر اروپائی نخست در اتحادیه‌های صنفی‌اش متجلی است. فقط از طریق نهادهای دستجمعی‌اش است که طبقه کارگر وجود خود را همچون یک طبقه تجربه می‌کند، و اساسی‌ترین این نهادها اتحادیه‌ی صنفی است. طبقه کارگر در خارج از این نهادهای تاریخی خود هویتی کاملاً بی‌اثر دارد، غیرقابل نفوذ حتی نسبت به خودش. طبقه کارگر از طریق شغل، آداب و رسوم، و فرهنگش از بقیه جامعه جداست ولی گروه جوش‌یافته‌ی [۱۵] که قادر به هر عمل اجتماعی باشد نیست. برای آن که قادر به چنین عملی شود باید هم چون یک طبقه، به‌خود آگاه باشد - و فقط در سازمان‌های معینی است که می‌تواند چنین شود، سازمان‌هائی که علیه خود سیستم اجتماعی می‌آفرینند، علیه سیستمی که خود در آن مندرج است. وجود صرف اتحادیه‌ی صنفی، صرف‌نظر از این‌که درجه‌ی سازشکاری رهبران اتحادیه چه اندازه باشد، عملاً مبین شکاف پرشدنی میان سرمایه و کار در یک جامعه مبتنی بر بازار است، اتحادیه تجسم پاسخ

منفی طبقه کارگر بهادغام شدنش در سرمایه‌داری بر مبنای اصول آن است. از این رو اتحادیه‌های صنفی همه جا ایجادکننده آگاهی طبقه - کارگر است - یعنی هوشیاری در مورد هویت جداگانه پرولتاریا همچون یک نیروی اجتماعی با منافع صنفی ویژه خود. این با آگاهی سوسیالیستی - یعنی دید و اراده تفوق طلب برای آفرینش سازمان اجتماعی نوین که تنها یک حزب انقلابی می‌تواند آن را بیافریند - برابر نیست. ولی این یک، گامی ضروری به سوی دیگری است. حتی در غیر سیاسی‌ترین اتحادیه‌های صنفی شواهد تجربی روشنی برای این نقش سیاسی «تدارکی» می‌توان یافت. اگر بتوان دلیل وفاداری انتخاباتی دوسوم طبقه کارگر انگلستان به حزب کارگر را به یک عامل تنزل داد، این عامل همانا عضو بودن اتحادیه‌ها در حزب کارگر است. در اینجا اتحادیه‌ها به روشنی واسطه‌ئی است که حزب هویتش را از طبقه به دست می‌آورد؛ یک سوم دیگر طبقه که به حزب محافظه‌کار رأی می‌دهد اکثراً عضو اتحادیه نیست - جز این جنبه از هیچ لحاظ اجتماعی قابل ذکری با دوسوم بقیه فرقی ندارد. منطق این پیوند سنتی امروزه آشکارا خود مسئله‌ئی است، واقعیتی که پر از نتایج سیاسی بالقوه است. ولی خود پیوند درستی گفته مارکس را درباره رابطه متقابل میان پیکار سیاسی و صنعتی نشان می‌دهد:

هدف نهائی جنبش سیاسی طبقه کارگر طبیعتاً تسخیر قدرت برای طبقه است؛ برای این منظور یک سازمان قبلی طبقه کارگر طبیعتاً لازم است، سازمانی که به درجه معینی از تکامل رسیده، از درون نیروهای اقتصادی رشد می‌کند... همه جا جنبش سیاسی از درون جنبش اقتصادی پراکنده کارگران سر برمی‌آورد، جنبش سیاسی طبقه آن جنبشی است که می‌کوشد هدف‌هایش را در شکل عمومی متحقق سازد، آن شکلی که از لحاظ معنی اجتماعی عام دارای نیروی غیرقابل مقاومت است. هر چند لازمه این جنبش‌ها درجه معینی از رشد سازمانی است اما خود جنبش‌ها نیز به نوبه خود وسیله‌ئی برای تکامل سازمان‌یابی است [۱۶].

بنابراین، آنچه با سلب آزادی جنبش اتحادیه‌ئی در معرض خطر است هویت و حافظه طبقه کارگر همچون یک نیروی مستقل می‌باشد. خطر انقیاد اتحادیه‌های صنفی توسط دولت در نهایت خطر از بین رفتن آگاهی طبقه - کارگر [به معنای بالا] است. کوشش در جهت سلب آزادی از اتحادیه‌ها در تحلیل نهائی عبارتست از کوششی در جهت آفریدن یک کلیت اجتماعی هندسی و تهی شده - همان تعبیه یکنواخت «جامعه یک‌بعدی» مارکوزه [۱۷]. اگر قرار است سوسیالیسم آینده‌ئی در بریتانیا داشته باشد باید در مقابل این کوشش مقاومت کرد.

## آینده

از هر دیدگاه سوسیالیستی که به جنبش اتحادیه‌ئی [انگلستان] بنگریم می‌بینیم که بسیار ناکامل است. ولی روشن است که این جنبش تنها وقتی می‌تواند اصلاح شود که حق ابتدائی آزادی وجود را داشته باشد. اگر این را مفروض گیریم باید پرسید: خصلت کنونی اتحادیه‌گرایی انگلیسی نیاز به چه تغییراتی دارد؟

امروزه اکثر اتحادیه‌های صنفی بریتانیا کهنه و دیوان‌سالارانه (بورکراتیک) است. آن‌ها از اعتماد بی‌چون و چرای اعضا بر خوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضا در انتخابات اتحادیه - تنها وسیله‌ی صوری که اعضا برای کنترل کارکنان اتحادیه دارند - زبان زد است: دست‌راستی بودن و میان‌حال بودن بسیاری از رهبران اتحادیه‌های صنفی هم علت این وضع است هم معلول آن. مسلماً درست نیست که قانون جبریی به‌نام «قانون آهنین الیگارشی» وجود دارد که به‌طور اجتناب‌ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه‌ی آمرانه می‌آفریند که در برابر نیازهای اعضا عوارض متفاوتی (Alvin Gouldner) بی‌تفاوت است. این مفهوم صرفاً همان چیزی است که الوین گولدنر بوروکراسی» می‌نامد [۱۸]. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه‌های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتواند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا و متکی بر حق پرس‌وجوی آنان برخوردار باشند: این که اتحادیه‌ها چنین دموکراسی را معمولاً به‌دست نمی‌آورند ناشی از ضرورت‌های کور سازمان‌یابی در مقیاس بزرگ نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی است که در آن فعالیت می‌کنند. به‌عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه‌های صنفی را باید به‌کومک ماهیت سیستمی فهمید که آن‌ها در آن مندرجند: سرمایه‌داری

زیرا در جامعه سرمایه‌داری قاعده این است که هر نهادی یا رفرمی که برای یا توسط طبقه کارگر ایجاد می‌شود، می‌تواند درست از همان راه تبدیل به‌سلاحی علیه خود طبقه کارگر شود - و مکمل این قاعده این است که طبقه مسلط همواره فشاری در جهت تحقق این هدف وارد می‌سازد. در این‌جا یک بازگشت‌پذیری اجتماعی دائمی موجود است. دلیلش این است که هرگونه کوشش برای پیش‌بردن آرمان طبقه کارگر یا به‌دست آوردن کنترل برای آن، مستلزم به‌دست آوردن کنترل بر آن، در شکل سازمان‌های دست‌جمعی، چه از نوع شرکت تعاونی اتحادیه‌ی و چه از نوع حزب سیاسی، می‌باشد. شرط صنفی شدن - یا سیاسی شدن - طبقه کارگر آفرینش نهادهایی است که یک جنبه آن‌ها کنترل طبقه است، کنترلی که ضرورت هرگونه عمل انضباط یافته می‌باشد. البته جنبه دیگر این است که آن‌ها به‌همان اعتبار در حکم رهائی طبقه نیز هستند. طبقه کارگر فقط وقتی به‌طور مشخص آزاد است که بتواند علیه سیستمی که وی را استثمار می‌کند پیکار کند [۱۹]. و تنها در نهادهای دست‌جمعی می‌تواند چنین کند: وحدت او قدرتش است، و از این رو آزادیش. ولی درست دقیقاً از آنجا که این وحدت مستلزم سازمان با انضباط است، تسخیر سازمان وی به‌منظور پایدار ساختن سیستم هدف طبیعی سرمایه‌داری می‌شود. سپس سازمان می‌تواند وسیله مبارزه علیه همان هدف‌هایی شود که برای رسیدن بدان‌ها ایجاد شده بود. درست این ابهام - تبدیل قدرت برای طبقه به‌قدرت بر طبقه - است که سازمان‌های کارگری را بهترین سلاح ضدکارگری می‌سازد. از این رو امروزه بسیاری از اتحادیه‌های صنفی انگلستان، درست به‌خاطر فقدان دموکراسی در آن‌ها، نقش عینی و ابسته ساختن طبقه کارگر به سرمایه‌داری را ایفاء می‌کنند. رهبران اتحادیه‌ها که با آن شوالیه‌گری و خان‌بازی مسخره‌شان مظهر مجسم این مکانیسم‌اند به‌حدی معروفند که نیازی به‌بحث درباره‌شان نیست. این رهبری‌ها صرفاً به‌عنوان تسمه‌های انتقالی سرمایه‌داری در پروتاریا عمل می‌کنند. ولی در ضمن به‌خاطر ماهیت تناقض‌دار اتحادیه‌گرایی - همچون مؤلفه‌ی از سرمایه‌داری که نیز بنا به‌ماهیتش متعارض با آن است - حتی بدترین اتحادیه‌ها معمولاً تنها سازمان‌های انطباق به‌وضع موجود نیستند. اگر چنین می‌بودند در درازمدت با بدست نیاموردن بهبودهای اقتصادی، اعضا‌شان را از دست می‌دادند. بنابراین غلط است که اتحادیه‌های صنفی دست‌راستی را، چنان که معروف است، صرفاً به‌عنوان «آتش‌نشان‌های انقلاب» تلقی کنیم. این

اتحادیه‌ها نقش دوگانه‌ی دارند، هم اعضاءشان را به سیستم زنجیر می‌کنند و هم برای‌شان بهبودی‌های محدودی در چارچوب سیستم به‌دست می‌آورند. در بریتانیا، تقریباً نصف افزایش‌های دستمزدی واقعی هر سال توسط مذاکرات شورای مرکزی اتحادیه‌ها به‌دست می‌آید.

حال که این را گفتیم باید این را نیز گفت که نصف دیگر افزایش‌های سالانه دستمزد نه توسط دستگاه‌های مرکزی اتحادیه‌های صنفی بلکه توسط پیکار جوئی معتمدین محلی - که معمولاً مرزبندی‌های اتحادیه‌ها را زیر پا می‌گذارند و از دستورهای تشکیلاتی اتحادیه سرپیچی می‌کنند - بدست می‌آید. امروز در انگلستان نود درصد اعتصابات غیررسمی است. نقش روزافزون معتمدین در پیکار طبقاتی امروزی نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر فقدان فراخوان‌پذیری و دموکراسی در اتحادیه‌های اصلی است. زیرا در جامعه سرمایه‌داری پیکار طبقاتی را نمی‌توان کاملاً خفه کرد: پیکار به‌گونه طبیعی از خود عملکرد سیستم برمی‌خیزد. هر وقت که کارکرد اتحادیه صنفی توسط رهبری آن انجام نپذیرد، تعارض میان سرمایه و کار صرفاً پله به‌پله از بالا به‌کارخانه و کف آن جابه‌جا می‌شود و معتمد آن را «به‌چنگ می‌گیرد». اختناق دیوانسالارانه در اتحادیه - که معلول تسخیر آن از بالا توسط محیط سرمایه‌داری است - روی هم‌رفته منجر به‌شورش از پائین می‌شود که کارش باز گرداندن وضعیتی است که باید می‌بود - اوضاع طبیعی برای پیکاری که در سرشت سازمان‌بندی سرمایه‌داری نهفته است. رشد و پیکار جوئی معتمدین نشانه این فشار بازداشتنی است. همه سوسیالیست‌ها باید از این رشد استقبال کنند و از آزادی عمل معتمدین دفاع. تفتیش عقاید بسیاری از معتمدین دقیقاً دلیل مؤثر بودن پیکار آن‌ها علیه سیستم سرمایه‌داری و واسطه‌هایش در جنبش اتحادیه‌ای است. ولی اشتباه است که آن‌ها را همچون برابر نهاده اتحادیه‌های صنفی بگیریم. چیزی که پدیده معتمدین نشان می‌دهد این است که پیکار برای اتحادیه‌های پیکار جوتر، در درازمدت پیکار برای اتحادیه‌های دموکراتیک‌تر نیز می‌باشد. البته در کوتاه مدت، دموکراتیک ساختن اتحادیه‌ها، از آنجا که اعضای اتحادیه‌ها غالباً [درجه آگاهی] «سیاسی»‌شان کمتر از رهبران‌شان است، ممکن است منجر به‌از دست رفتن مواضع محلی گروه‌های چپ شود. ولی این سطح پائین آگاهی، خود معلول نوع رهبری رایج امروزی است - رهبری میانحال، سلطه‌جو و نان به‌نرخ روز خور. آزادی بیشتر برای برخورد نظری در جنبش اتحادیه‌ای الزاماً طبقه کارگری می‌آفریند که بیشتر متکی به‌خود است، و از این رو، در درازمدت بی‌شک به‌نفع گرایش‌های پیکار جوی چپ خواهد بود. زیرا روشن است که برای به‌دست آوردن افزایش دستمزد از لحاظ صنعتی، پیکار جوئی خیلی مؤثرتر از سازش طبقاتی می‌باشد. بنابراین، رقابت عادلانه و آشکار برای مناصب اتحادیه الزاماً به‌نفع گرایش‌های چپ خواهد بود.

پس پیکار اقتصادی که هدف سنتی اتحادیه‌گرایی بوده است امروزه باید با پیکار برای برگرداندن اختیار اتحادیه‌ها به‌اعضاءشان گره بخورد. هر یک، شرط آن دیگری است. پیکار برای اتحادیه دموکراتیک و پیکار جو پیکاری است علیه نفوذ و تسلط سرمایه‌داری در جنبش اتحادیه‌ای.

اتحادیه‌های صنفی از لحاظ تاریخی همواره برای شرایط بهتر فروش نیروی کار چانه زده‌اند؛ آن‌ها قادر نبوده‌اند که وجود خود بازار کار را مورد سؤال قرار دهند. لکن امروز رابطه میان پیکار «سیاسی» و پیکار «اقتصادی» تغییر یافته است. پیدایش انگیزه‌ی دولتی جهت تحمیل یک سیاست درآمدی مرکزیت‌یافته یکی از مهمترین ویژگی‌های سرمایه‌داری معاصر است. اثر این سیاست این است که مجموعه‌ای از مسائل و اختلافات محلی را به صورت پیکاری در سطح ملی بر سر توزیع اضافه [ارزش] اقتصادی ممکن می‌سازد. سیاست درآمدی امروزه ماهیت سرمایه‌داری را به عنوان یک سیستم بالقوه شفاف، به گونه‌ای که پیش‌تر از آن هیچ‌گاه نبوده آشکار می‌سازد. بدینسان توزیع خالص اضافه [ارزش] میان کل دستمزد و کل سود می‌تواند به نحوی بسیار روشن‌تر و خطاناپذیرتر نمایان شود. بدین معنی مذاکره درباره دستمزد می‌تواند به خودی خود، موردی برای از میان برداشتن «برده‌داری دستمزدی» گردد. از این رو به جای خواست‌های محلی منفرد و پراکنده پیکاری سرتاسری بر سر نحوه توزیع اضافه [ارزش] امکان‌پذیر می‌شود. [۲۰] درستی این نظر در مورد انگلستان، در مقایسه با کشورهای دیگر حتی بیش‌تر است. زیرا کل وضعیت تاریخی ما امروزه تحت الشعاع کوشش حکومت حزب کارگر برای در هم کوبیدن خواست‌های اقتصادی اتحادیه‌های صنفی قرار گرفته است که هدف از آن تأمین مخارج یک موضع‌گیری سیاسی در حفظ سیستم نظامی و مالی امپریالیسم انگلستان است: حضور در شرق سوئز، صدور سرمایه، حفظ اعتبار پوند. اتحادیه‌های صنفی تنها می‌توانند به طور مؤثر پاسخ این حمله را با حمله متقابل بدهند که برنامه‌های سیاسی دولت را رد کنند، و برای سیاست‌های سوسیالیستی که قطب مخالف سیاست‌های دولت است مبارزه کنند. امروز پیکار اتحادیه‌ی الزاماً یک پیکار سیاسی است. از این پس، این هر دو نوع پیکار حتی بطور موقتی نیز تفکیک‌ناپذیرند.

آیا این بدان معنی است که اتحادیه‌های صنفی، صرف‌نظر از آنچه در بالا گفته شد، می‌توانند یا باید به عنوان عوامل سیاسی عمل کنند؟ نه. اثرگذاری آن‌ها در زمینه دیگری است. عامل جدید این است که امروزه خواست‌های اقتصادی سنتی آن‌ها چه بخواهند و چه نخواهند، یک بعد سیاسی بلاواسطه دارد. این، «منطق» پیکار صنعتی آن‌هاست. ولی این منطق تنها توسط یک حزب سیاسی می‌تواند پیروزمندانه تعقیب شود. پی‌آمدهای این، امروزه بسیار اساسی است. اکثریت بزرگ اعضای فعال اتحادیه‌های انگلستان به «حزب کارگر» وابسته‌اند - درست همان حزبی که امروزه می‌کوشد از عمل آن‌ها جلوگیری کند و استقلال‌شان را در هم کوبد. آیا این تناقض عظیم می‌تواند برای همیشه دوام بیاورد؟ تا کی اتحادیه‌ها می‌توانند به پروار کردن جلا دشان ادامه دهند؟ تنها آینده می‌تواند این را پاسخ گوید. ولی روشن است که اگر حزب کارگر روش کنونی‌اش را به جدیت تعقیب کند عاقبت «روز حسابرسی» فرا خواهد رسید. آن‌گاه کل مسأله گروش سیاسی جنبش اتحادیه‌ی از نو طرح خواهد شد. آیا جنبش، شیوه اتحادیه‌گرایی غیر حزبی «تجارتی» را اتخاذ خواهد کرد؟ آیا گروش سیاسی کنونی‌اش را تغییر خواهد داد؟ آیا حامی نهادهای سیاسی نوینی خواهد شد، همان‌گونه که زمانی حامی «حزب کارگر» گشت؟ این پرسش‌ها، درست بر فراز افق و در پشت هر دعوای صنعتی در انگلستان در انتظار پاسخ است.

کتاب جمعه سال اول شماره ۶

پاورقی‌ها

Towards socialism, در کتاب 'Origins of the present crisis': «رجوع کنید به مقاله «پری اندرسن»<sup>^</sup>  
Fontana, 1965.

را سرنگون ساخت در Goulart نمونه کلاسیک توسل به اعتصاب عمومی جهت مقابله با کودتای نظامی که رژیم<sup>^</sup>  
اتفاق افتاد. اعتصاب عمومی صرفاً منجر بدین شد که کارگرانی که در Rio de Janeiro سال ۱۹۶۴ در ریودوژانیرو  
منطقه‌های حومه‌ای شهر زندگی می‌کردند نتوانند به‌درون شهر بیایند و علیه توطئه کودتا بسیج شوند  
<sup>^</sup> لنین «چه باید کرد».

<sup>^</sup> همانجا.

<sup>^</sup> رجوع کنید به‌مآخذ ذکر شده در زیرنویس شماره ۲.

<sup>^</sup> لنین «چه باید کرد».

بهترین گزارش درباره مبارزه علیه آدمکشان و - strike strategy به‌نام John Steuben رجوع کنید به‌کتاب<sup>^</sup>  
جنگ صنعتی توسط کارفرمایان. این بهترین مأخذی است که برای استفاده اعتصاب‌کنندگان تاکنون نگاشته شده است  
julian symon توسط General strike کتاب<sup>^</sup>

R. D. Charques، تألیف The Twilight of Imperial Russia کتاب<sup>^</sup>

Towards Socialism رجوع کنید به‌مقاله «ماهیت حزب کارگر» در کتاب<sup>^</sup>

در The Withering Away of Class-A Contemporary Myth رجوع کنید به‌مقاله<sup>^</sup>  
Toward Socialism. کتاب

البته اتحادیه‌های صنفی باید استقلال خود را در سوسیالیسم نیز حفظ کنند. لنین در دهمین کنگره حزب، در سال<sup>^</sup>  
۱۹۲۱ در بحث معروف با تروتسکی و بخارین درباره این مسأله مؤکداً از حقوق اتحادیه‌های صنفی دفاع می‌کند.  
وی معتقد بود که اتحادیه‌های صنفی باید در دفاع از کارگران هم مقابل سیاست‌های ویژه دولت، سیاست‌هایی که از  
سازش‌های سیاسی منافع طبقه کارگر و دهقان نتیجه می‌شود، و هم مقابل خودسری دیوانسالاران در تحقق  
سیاست‌های دولت آزاد باشند. از دیدگاه تئوریک، فرض بر این است که سوسیالیسم نه یک پراتیک یکتاگر ایانه بلکه  
هم از لحاظ نهادی و هم از لحاظ عملی نوعی وحدت در کثرت است. لکن، ماهیت اتحادیه‌های صنفی در یک جامعه  
سوسیالیستی در مقایسه با جامعه سرمایه‌داری تا اندازه‌ای فرق می‌کند (لنین آن‌ها را همچون «سازمان‌های آموزش و  
پرورش... مدرسه‌های تعلیم شیوه‌های اداره، مدرسه‌های مدیریت، مدرسه‌های کمونیسم» تشریح کرده است) که در  
(Isaac Deutscher) اینجا از بحث پیرامون این پرسش مهم صرف‌نظر شده است. کتاب ایساک دویچر  
شامل توضیحات قابل‌تحسینی درباره مباحثه اتحادیه صنفی در Soviet Trade Unions, London 1960، به‌نام  
روسیه سال‌های بیست (۱۹۲۰) است

<sup>^</sup> این نافی آن دوره‌های تاریخی نیست که در آن‌ها کمبود [نیروی] کار و رقابت متقابل سرمایه‌داری می‌تواند همان  
اثر را داشته باشد حتی زمانی که جنبش اتحادیه‌ی به‌زنجیر کشیده شده است. برای نمونه، اقتصاد آلمان دوران نازی.  
ولی در دراز مدت، فشار اتحادیه‌های صنفی برای اشتغال کامل بوده است که از طریق نظارت دائمی بر رشد قدرت  
تولیدی مانع رکود اقتصادی شده است.

شماره ۳۷، New Left Review در A. Gorz برای توضیح درباره مفهوم «گروه جوش یافته» رجوع کنید به مقاله<sup>^</sup>

، ۱۸۷۰ (Bolte) نامه به‌بلته<sup>^</sup>

<sup>^</sup> «انسان یک‌بعدی» لندن، ۱۹۶۴.

در Alvin Gouldner نوشته 'The Metaphysical pathos of Bureaucracy': رجوع کنید به مقاله<sup>^</sup>  
کتاب: Complex Organization, USA, 1964.

Les Communistes et la Paix به‌نام (J. P. Sarte) برای توضیح این پرسش رجوع کنید به مقاله سارتر<sup>^</sup>

طرح کرده Towards Socialism در مقاله‌اش به‌نام «نوسرمایه‌داری» در کتاب Robin Blakcburn این تز را<sup>^</sup>  
است.